

بین تئوری سیسموندی و ماتریالیسم علمی و نه اختلاف بنیادی برداشت رمانتیستی یا علمی را از سر پایه داری، حتی بقدر سرموی، فهمیده است. علاقه نارودنیکها به رمانتیستها، وحدت نظرنگان دهنده آنها با هم مانع از این شده، کسسه نویسنده، مقاله "روسکوه بوکاستوا" ارزیابی درستی از این نماینده کلاسیک رمانتیسم در علم اقتصاد داشته باشد.

مادریالا قضای را درباره سیسموندی آوریم، که بر صغای آن "اوشکیات" اقتصاد کلاسیک را "نسبت به خود نشان میدهد".

ولی سیسموندی در فکراین نبود، که خود را به ایفای این نقش، (که برای وی جای ارزنده ای در بین اقتصاددانان باز کرده است)، محدود کند. همانطور که دیدیم، او میکوشید این شکست راحل نماید، و آنهم بسیار ناشیانه. از این بیشتر، او کلاسیکرها و علم آنها را نه باین علت که پراا تحلیل تضادها خود داری - کرده اند، بلکه باین علت که اسلوب های نادرستی بکار گرفته اند، سرزنش میکرد. سیسموندی در مقدمه چاپ دوم کتاب خود میگوید: "علم قدیم نه بعاماً مورد" که فقر جدید را "فهمیم و نه اینکه چگونه از آن جلوگیری" (یک - پانزده). و علت اینرا این میدانند، که تحلیل این علم ناقص و ناپیگیر است، بلکه این میدانند، که خود را "بسیار زیاد در تجربیات تعمق" کرده، (یک - ۵۵: شاگردان جدید آدم اسیت در انگلستان خود را در تجربیات تعمق کرده و "انسانها را" فراموش کرده اند)، و "راه نادرستی را می بیاید". (دو - ۴۴). حال ببینیم اعتراضات سیسموندی به کلاسیکرها چیست، که با اجازه میدهند به چنین نتیجهای برسند؟

"شهرترین اقتصاددانان به مصرف یا فروش توجه کمی مبدول داشته اند" (یک - ۱۲۴) این انتقاد پس از سیسموندی بارها و بارها تکرار شده است. ضروری دانستند، که "مصرف" بمثابة فصل ویژه ای از علم، از "تولید" تفکیک شود. از این صحبت کردند، که تولید وابسته به قوانین طبیعی است، حال آنکه مصرف بر حسب توزیعی، که وابسته به اراده انسانی است، تعیین میشود و غیره و غیره. علی المعروف نارودنیکهای مانیز طرفدار نظریاتی از این قبیل اند، زیرا که برای توزیع مقام اول را جایز میسازند. \*

معنای این انتقاد چیست ؟ این بربرداشتی کاملاً غیر علمی از موضوع اقتصاد سیاسی  
مبتنی است . موضوع آن بهیچوجه ، آنطور که مکرر گفته میشود ، " تولید ارزشهای  
مادی " نیست ، ( این موضوع تکنولوژی میباشد ) ، بلکه موضوع آن روابط اجتماعی  
انسانها در تولید است . تنها اگر " تولید " در مفهوم اولی درک شود ، امکان  
تفکیک " توزیع " از آن موجود است ، و آنگاه در " فصل " مربوط به تولید بجسای  
مقولات اشکال معین تاریخی اقتصاد اجتماعی ، مقولاتی بکار گرفته میشوند ، که به  
روند کار بطور اعم مربوط میشوند ، معمولاً این لیچارهای بی معنی فقط در خدمت  
پرده پوشی مناسبات تاریخی و اجتماعی قرار میگیرند . ( یک مثال در این مورد مقوله  
سرطایه است ) . بالعکس اگر مایهگیرانه از " تولید " مناسبات اجتماعی در تولید  
را بفهمیم ، در اینصورت " توزیع " و نیز " مصرف " هرگونه معنای مستقل را از دست  
میدهند . اگر مناسبات تولیدی روشن شوند ، در اینصورت سهیه هر طبقه بسیار  
محصول و نتیجتاً " توزیع " و " مصرف " نیز روشن میشوند . و برعکس اگر مناسبات  
تولیدی ناروشن مانده باشند ، ( مثلاً اگر روند تولید سرطایه کل اجتماعی در مجموع  
فهمیده نشود ) ، در اینصورت همه توضیحات در مورد توزیع و مصرف به لیچار و مایه  
امیال رمانتیستی بی ضروری بدل میشوند . رو در برتوس نیز در مورد " توزیع محصول  
علی " بسیار سخن میگفت . جدیدترین آثوبته های افروسی حتی " مسلك " های

#### یادرفی صفحه قبل ، \*

بدیهی است که افروسی در این مورد نیز از تمجید سیستموندی غافل نمانده است . در  
" روسکوه بوگاستوا " شماره ۸ صفحه ۵۶ میخوانیم : " در آموزش سیستموندی  
آنچه که مهم است ، نه چندان اقدامات مشخصی و جداگانه ای او پیشنهاد میکند ،  
بلکه روح عالی است ، که در کل سیستم وی ریشه دوانده است . برخلاف مسلك  
کلاسیک اوپوزه و موکد امنا فف توزیع و نه منافع تولید را برجسته ساخت " . افروسی ،  
بدون توجه به " استنادات " مکرری به " جدیدترین " اقتصاد دانان ، آموزش  
آنها را مطلقاً نفهمیده ، و خود را به لیچار احساساتی ، که خصلت نمای انتقاد بدی  
به سرطایه دار است ، مشغول میکند . نارود نیکی مادر اینجانب نیز می خواهد خود را  
پوسیده ، مقلید سیستموندی با " بسیاری نمایندگان معتبر مسلك تاریخی " خلاص کند

جدید بوجود آورند ، که توجه ویژه به محصول از جمله اصول آنهاست . \* و همه این تئوریمین های " توزیع " و " مصرف " حتی قادرند ، مسئله اولیسه مربوط به تفاوت بین سرمایه اجتماعی و درآمد اجتماعی را حل کنند ، و همه آنها پیش از پیش در چارتضاد هائی میشوند ، که آدام اسمیت در مقابلشان باز ایستاد . \*

بقیه پاورقی صفحه قبل .

سیسموندی گویا " پیشتر رفته " است . ( همانجا ) و افروسی با این کاملاً ارضاء میشود . از پرفسورهای آلمانی " او پیشتر رفته است " ، بیشتر از این چه میخواهید؟ مثل همه نارود نیکی ها افروسی نیز میکوشد ، توجه عمده را به انتقاد سیسموندی از سرمایه داری جلب کند . از اینکه انتقاد از سرمایه داری گوناگون تواند بود ، از اینکه سرمایه داری را هم از موضع احساساتی و هم از موضع علمی میتوان مورد انتقاد قرار داد ، گویا اقتصاد دان " روسکوه بوگاتستوا " بی خبر است .

\* - سیسموندی بحق توسط اینگرام با " سوسیالیستهای منبری " در رابطه قرار داده میشود ، ( " تاریخ آموزش اقتصاد ملی " ص ۱۸۹۱ - صفحه ۲۱۲ ) ، و قی که بی ساده لوحانه توضیح میدهد : " از اینرو ما حاضریم ( !! ) به نظریه سیسموندی بپیوندیم ، که در دولت قدرتی میبیند ، که موظف است ، خیسات همبستگی اجتماعی و پیشرفت مدرن را حتی المقدور به همه طبقات اجتماع تعمیم دهد " ( ۲۱۵ ) . ما قبلاً همه ژرفای این " نظرات " را در مثال حمایت گروکی مشاهده کردیم .

\* - ملاحظه نگاه کنید به مقاله ب. ا. ر. مایر در مورد " درآمد " در " لغت نامه دستی علوم کشوری " ( ترجمه روسی در مجموعه مقالات " صنعت " ) ، که تشتت در مانده را در تعمقات " جدیدترین " پروفیسورهای آلمانی ، درباره این موضوع نشان میدهد ، جالب توجه است که ا. ر. مایر که مستقیماً به آدام اسمیت تکیه میکند در فهرست منابع به همسسان فصل از جمله " دوم " سرمایه " استفسان میکند ، که جای رد کاملاً آدام اسمیت میباشد ،

و این را در نوشته خود یاد آور نمیشود .

اربعده حل این مسئله تنها اقتصاددانی برآمد ، که هیچگاه توزیع را مخصوصاً برجسته نکرد و شدیداً به توضیحات "عامیانه" درباره "توزیع" اعتراض نمود. (رجوع کنید به مارکس، حواشی انتقادی بر برنامه گتسا ، نقل شده در اشرف پ - اسرروه "تذکرات انتقادی" ، صفحه ۱۲۹ ، شعار فصل چهارم ۱۹۰۱ . و نه فقط این . حل واقعی مسئله منوط به تحلیل تجدید تولید سرمایه اجتماعی بود . مؤلف جداگانه به صرف توزیع نپرداخت . ولی هم اولی و هم دومی بخودی - خود کاملاً روشن شدند ، وقتی که ابتدا تحلیل تجدید تولید به پایان رسانده شده بود .

"تحلیل علی شیوه تولید سرمایه داری ثابت میکند . . . که . . . روابط توزیع ماهیتاً با روابط تولید یکی هستند ، و آن جانب دیگر اینست ، بطوریکه هر دو مشترکاً همان خصالت تاریخی گذراران دارند . " دستمزد کارمزدوری را سود سرمایه را ایجاب میکند . بنابراین این اشکال معین توزیع ، خصال اجتماعی معین شرایط تولید و روابط اجتماعی معین عوامل تولید را ، ایجاب میکنند . از این روی روابط معین توزیع بیانگر شرایط تولید معین تاریخی میباشد . . . " هر شکل توزیع با شکل معین تولیدی که خاستگاه آن بوده و با آن مطابق میباشد ، ازین صیروت . " نظریه ای ، که صرفاً روابط توزیع را از لحاظ تاریخی مینگرد و نه روابط تولید را ، از یکسو فقط نقطه نظر آغازنده ولی هنوز مقید انتقاد از اقتصاد پرزواشی است . ولی از سوی دیگر بر مبنی عوضی گرفتن و این همان دانستن روند تولید اجتماعی با روند کار ساده ای ، که آنرا یک انسان منفرد و غیر طبیعی نیز بدون هر گونه کمک اجتماعی باید انجام دهد ، استوار شده است ، تا وقتی که روند کار صرفاً روندی بین انسان و طبیعت است ، عناصر ساده آن در همه اشکال تکامل اجتماعی این روند مشترک است . ولی هر شکل معین تاریخی این روند ، زمینه های مادی و اشکال اجتماعی خود را تکامل میدهد " ( " سرمایه " ، جلد سوم . متن اصلی آلمانی ۱۹۲۷ ) .

سیسموندی در حجلات دیگر نوع خود به کلاسیکرها ، که در " اصول نون " وی جای بیشتری را اشغال میکنند ، از قبال بیشتری برخوردار نبود . " شاگردان جدید آدام اسمیت در انگلستان ، خود را بسیار در تجریدات تعمق کرده ولی

انسانها را فراموش کرده اند. . . . (یک - ۵۵) ، برای ریکاردو "ثروت همه چیز  
و انسانها هیچ اند." (دو - ۳۳۱) . آنها (اقتصاد دانانی که مدافع نجات  
آزادند) ، انسانها و منافع واقعی را قربانی تئوری تجریدی مینمایند. (دو - ۵۷)  
و غیره .

این حملات چقدر قدیمی و در عین حال چقدر تازه ای دارند ، احیاء آنها توسط  
نارود نیکی هامر در نظر من است ، که وقتی که صراحتاً تبیین گشت ، که تکامل امروزی ،  
واقعی و اجتناب ناپذیر روسیه ، تکامل سرمایه دار است ، اینقدر سر و صدا براه  
انداختند . آیا آنها درست همین ها را با زیر و بم های گوناگون ، تکرار نمیکردند ،  
وقتی که درباره "دفاع از قدرت پول" ، "مردمیت اجتماعی" و غیره هوار میزدند؟ در  
مورد آنها این تذکر ، که بطور عام حواله: انتقاد احساساتی از سرمایه داری شده بود  
بدرجات بمراتب بیشتری صادق است ، تا در مورد سیستموندی: "درباره عیب  
جوشی اینقدر فریاد نزنید . عیب در محتوی است و نه در واژه هائی که محتوی را  
توصیف میکنند ."

ما میگوئیم "بدرجات بمراتب بیشتری" ، باین علت که ، رمانتیسستهای  
اروپای غربی به هیچ تحلیل علمی از تضادهای سرمایه داری دسترسی نداشتند ،  
برای اینکه آنها برای اولین بار باین تضادها اشاره کردند و افرادی که این تضادها  
را انعییدند ، (البته با "لغاتی که بازگوکننده چیزی نبودند" ، ملاحظه میکردند  
سیسموندی به ریکاردو میخواست ، زیرا که وی به صراحت در پنجمین اشعار از مشاهده  
و بررسی جامعه بورژوازی همه استنتاجات را بیرون کشید: آشکارا بیان کرد ، که  
تولید بخاطر تولید است ، که نیروی کار به کالا بدل میشود و آن همان نیروی کار است  
که برای "جامعه" تنها درآمد خالص ، یعنی تنها مقدار سود  
مهم است . \* ولی ریکاردو کل حقیقت را میگفت: در عرصه واقعیت همه چیز

---

\* - افروسی ، برای مثال ، با قیافه ای جدی ، لیچارهای احساساتی سیسموندی  
را تکرار میکند ، که افزایش درآمد خالص کار فرما از نقطه نظر ملی سود نیست ، و نظایر  
اینها و صرفاً از سیسموندی انتقاد میکند ، که او این مطلب را "هنوز روشنایی کامل  
درک نکرده است" . (شماره ۸ صفحه ۴۳) .

درست همینطور است ، حال اگر این حقیقت بنظر سیسموندی " حقیقی جلف و سبک  
 میاید ، در اینصورت او بدام جاذبه جستجوی علل این جلفیت در نیروی ریکاردو  
 واختن به " تجربیات " نبوده ، داد و فریاد اولیه ریکاردو تمام و کمال به " دنیا ی  
 بلند پروازیهای شاعرانه ضعلق است " .

و حال رمانتیسستهای امروزی ط ؟ آیا آنها میخواهند منکر واقعیت " قدرت پول "  
 شوند ؟ آیا آنها میخواهند منکر شوند ، که این قدرت قادر به همه کار است ، و آنها  
 نه فقط در بین جمعیت صنعتی ، بلکه همچنین در بین جمعیت کشاورزی ، و آنها  
 در هر " جماعت روستائی " دلبخواه ، در هر دهکده در افتاده دلبخواه ؟  
 آیا آنها میخواهند منکر شوند ، که بین این واقعیت و اقتصاد کالائی رابطه الزامی  
 موجود است ؟ ، آنها حتی کوشش هم نکرده اند . که اینرا مورد تردید قرار دهند .  
 آنها فقط میکوشند در این مورد حرفی نزنند . آنها میترسند واقعیت را بگویند .  
 و ط این نرس آنها را خوب میذهیم : قبول آشکار واقعیت بنیاد انتقاد احساساتی  
 ( نارود نیکی ) از سرمایه داری را در هم فرو میریزد . عجیب نیست ، که چنین  
 آتشین به عرصه پیکار هجوم آوردند ، بدون اینکه حتی فرصت کرده باشند

دعایه یاروقی صفحه قبل .

نتایج تحلیل علمی سرمایه داری با اینها مقایسه شود .  
 درآمد ناخالص جامعه مساوی است با دستمزد + سود + بهره . درآمد خالص  
 عبارتست از اضافه ارزش . " درآمد کل جامعه در نظر گرفته شود ، درآمد تشکیل  
 میشود از دستمزد + اضافه سود + اضافه بهره ، یعنی از درآمد ناخالص . در همین  
 حال اینهم تا آنجا تجرید است ، که کل جامعه ، بهر منای تولید سرمایه داری در  
 موضع سرمایه داری قرار میگیرد ، و از اینرو تنها درآمدی را که به سود و بهره تجزیه  
 میشود ، درآمد خالص میداند " ( سوم - ۲ - ۲۷۶ / ۲۷۵ ) ۲۸  
 بنابراین مولف کاملاً به ریکاردو و تعریف وی از " درآمد خالص جامعه " میپیوندد ،  
 بهمان تعریفی که " اعتراض مشهور " سیسموندی را موجب شده است .  
 ( " رسکوه بوکاستوا " شماره ۸ صفحه ۴۴ ) : " چطور ؟ ثروت همه چیز و  
 انسانها هیچ اند ؟ " ( دو - ۳۳۱ ) . البته در جامعه مدرن این چنین است .

تسلیمات زندگی زده، رمانتیسیم را صدقل دهند، عجیب نیست، که آنها را در انتخاب ابزار خود وقت نکرده، و پایلند دشمنی با انتقاد احساساتی را دشمنی با انتقاد بطور اعم قلمداد کنند، چرا که بخاطر حق فرمایش خود میزنند.

سیسموندی حتی میگوید، انتقاد احساساتی خود را به درجه اسلوب ویژه علوم اجتماعی ارتقاء دهد. ما دیدیم، که انتقاد او زیگارد و این نبود، که با تحلیل عینی خویش در مقابل تضادهای سرمایه داری باز ایستاده است، (چنین انتقادی مستدل میبود)، بلکه با اعتراض میگرد، که چرا تحلیلش عینی است.

سیسموندی میگفت، که زیگارد و "انسانها را فراموش میکند". در چاپ دوم "اصول نون" ما این عبارت پردازشی شمعشعانه را میابیم:

"با این حال گمان میکنم، که بایستی علیه سبک قضاوت گاه سبکسرانه و گاه ناسا درستی که در مورد اثری درباره علوم اجتماعی در جهان، بکار میروند، اعتراض کنم، مسئله مورد بحثی، که اینها باید حل کنند، بسیاری پیچیده تر از مسائل علوم طبیعی است. اوغل و دل راهمزمان مخاطب قرار میدهد". (یک - شانزده). چقدر برای خواننده روسی این افکار آشنا هستند، که بین علوم طبیعی و علوم اجتماعی تضادی هست، که آخری "دل" را مخاطب قرار میدهد. \* سیسموندی در اینجا همان افکاری را بیان میکند، که سرنوشتشان بود.

\* - اقتصاد سیاسی نه علم محاسبات ساده بلکه علم اخلاق است. . . . اوفقظ زمانی به هدف میرسد، که به احساسات، حوائج و شرومیل بشر توجه شود. (یک - ۲۲۳). این عبارت پردازشی احساساتی را، که سیسموندی همانند جامعه شناسان روسی مسلک ذهنی، در سخن پراکنشهای گاملا شبیه، مظاهیم جدید علوم اجتماعی میدانند، در واقع نشان میدهند، که در چه شرایط کودکانه و بدوی انتقاد از روزوای قرار داشت. آیا این درست یک تحلیل علمی تضادها، که "محاسبه" دقیق جدی باشد، نیست که زمینه محکمی برای درک "احساسات، حوائج و شرومیل" و آنها نه شرومیل "انسان" بطور اعم. - این تجرید، که از جانب نارودنیکوسی، محتوای شخصی خرده بورژوازی بخود میگیرد. بلکه انسانهای طبقات معین، بدست میدهد؟ مسئله اینست که سیسموندی قادر به رد تئوریک اقتصاددانان نبود.

ده هائسال بعد درخاورد و اروپا ، توسط "سلك علوم اجتماعى روسى" ، "از سـو  
كشف" شوند و پناه يگنوج خاص "اسلوب ذهنى در علوم اجتماعى" نقش ايفسا  
كنند . . . . بديهى است كه سيسموندى ، درست مثل جامعه شناسان بومى ما ،  
" دل راهمچون عقل " مخاطب قرار ميدهد . \* ولى ماتبحال ديده ايم ، كه  
چگونه در مبهترين مسائل " دل " خرده پررژواهر "عقل" اقتصاددان تئوريسين  
پيروزميشد .

#### دنباله پاورقى صفحه قبل .

وازاينرويه عبارت پردازى احساساتى بسنده ميگرد . " ديلتانتيسم خيال پرداز -  
مجبر است با هر مدافع كتابش فعيده نظام پررژواى دست به سازش تئوريسك  
بزند . خيال پرداز ، براى اينكه در مقابل آگاهى به ضعفى كه در او پديد ارمى  
گردد ، تعادلى ايجاد كند ، خود را با املاات كردن مخالفش به عيني گرائى ، تسلى  
ميدهد .

او ميگويد : بسيار خوب شعابيشتر از من ميغهييد ، ولى من خوش قلب تر هستم "

( بلتوف ، صفحه ۴۳ ) ۲۹

\* - گوا " مسائل " علوم غيبى " دل " را مخاطب قرار ميدهند ؟ .



بعد التحرییر ۳۰

این را که در اینجا سیستمی احساساتی ، در رابطه با موضع وی نسبت به ریکاردو علمی "عینی" ، درست ارزیابی شده است ، گفتمی از مارکس در جلد دوم "تئوریهائی درباره اضافه ارزش" ، که در سال ۱۹۰۵ منتشر شد ، تطابق ناآئید میکند . ( "تئوریهائی درباره اضافه ارزش" جلد دوم - قسمت اول ، صفحه ۳۰۴ به بعد : "ملاحظاتی درباره تاریخ کشف به اصطلاح قانون ریکاردو" ) آلکس ، مالتوس این اندیشه زد مفلوک ، مدافع نامور مالکین ، مفسری مدعی بسی حیا را با ریکاردو ، مرد علم مقایسه کرده و مینویسد :

" ریکاردو ، برای زمان خودش ، بحق شیوه تولید سرمایه داری را مساعدترین برای تولید بطور اعم و مساعدترین برای ایجاد ثروت میدانست . او تولید را برای تولید میخواست ، و این خواست برحق است ، اگر آدم بخواهد ادعا کند ، که تولید بخودی خود هدف نیست ، همانگونه که مخالفین احساساتی ریکاردو میکردند ، در اینصورت فراموش می کند ، که تولید برای تولید معنای دیگری ، جز تکامل نیروهای مولده بشری ، ندارد ، یعنی تکامل ثروت سرشت بشر بمثابة هدف برای خود . حال اگر آدم ، مثل سیستمی خوشی فرد را در مقابل این هدف قرار دهد ، در اینصورت مدعی میشود ، که از تکامل نوع باید جلوگیری شود ، که بر سبیل مثال نباید جنگید ، که در آن بهر صورت فرد از بین میرود . سیستمی فقط در مقابل اقتصاددانی محق است ، که این تضادهای را سرپوش گذاشته و منکر میشوند " ( صفحه ۳۰۹ ) . ریکاردو از موضع خود محق است ، و قتیکه پروتئوریا را با ماشین آلات یا کالا در تولید سرمایه داری ، در یک سطح قرار میدهد . " این استوار عینی و علمی است " ( صفحه ۳۱۳ ) روشن است ، که این قضاوت صرفاً به عصر معینی ، اولین سالهای قرن نوزدهم مربوط میشود .

## فصل دوم خصلت انتقادمانتیستی به سرمایه داری

با "عقل" سیستموندی باندازه کافی مشغول بودیم ، حالانقیقره "دل" اوپردانیم . ما میخواهیم بگوئیم ، کلیه اشارات را در مورد موضع هی ، (که تاکنون ماصرفاً بحثابه عناصری ناشی از مسائل تشویک مورد بررسی قرار دادیم) ، در مورد رابطه هی با سرمایه داری ، علائق اجتماعی هی و نظریات هی در مورد وظائف اجتماعی - سیاسی "عصری که در آن میزیست ، جمعبندی کنیم .

## انتقاد احساساتی به سرمایه داری

علامت ممیزه عصری که سیسموندی در آن مینوشت ، تکامل سریع مبادله (طبق دانشواژه امروزی : اقتصاد پولی ) ، بود ، که بویژه پس از انهدام بقایای قشودالیسم توسط انقلاب فرانسه بیشتر بروز کرد . سیسموندی این تکامل و تقویت مبادله را صریحا محکوم کرده ، علیه " رفاقت عقوفتناك " ساخته و " بدولتها " فراخوان میدان ، که " از مردم درقبال عواقب رفاقت حمایت کنند ، " ( فصل هشتم ، کتاب هشتم ) ، و غیره . " مبادله سریع . . . رسوم نیکوی يك خلق را فاسد میکند . کوشش مدام جهت فروش با صرفه تر ، موجب پیدایش غریزه فریب دادن و گمراه کردن میشود . و هر قدر ، برای کسی که همواره از راه مبادله زندگی میکند ، تأمین هزینه زندگی مشکل تر شود ، همانقدر سهل تر مغلوب اغوای کارست شیوه های طراری میشود . " ( يك - ۱۶۹ ) . پس برای چنین تاختن به اقتصاد پولی ، کاری که نارودنیکی های ما میکنند ، همین ساده لوحی کفایت میکرد . . . ثروت تجاری در نظام اقتصادی در درجه دوم اهمیت قرار دارد . ابتدا باید ثروت ارضی ، که وسائل ارزاق را بدست میدهد ، رشد کند . این طبقه معدود ، که از قبل تجارت زندگی میکند ، بایستی از ثمرات زمین همانقدر سهم ببرد ، که این ثمرات وجود دارند . او ( این طبقه ) بایستی بهمان نسبت رشد کند ، که این ثمرات افزایش مییابند . " ( يك - ۳۲۳ / ۳۲۲ ) . آیا آقای ن - ان ، که صفحات معدودی را به شکایت از سبقت رشد تجارت و صنعت ارتکامل کشاورزی ، اختصاص میدهد ، حتی يك گام هم فراتر از این رمانتیسیت پدر سالار برداشته است ؟ این شکایات رمانتیسیت و نارودنیکی صرفا نشاندهنده عدم درك کامل اقتصاد سرمایه داری می باشند . آیا سرمایه داری ای میتواند وجود داشته باشد ، که در آن تکامل تجارت و صنعت ارتکامل کشاورزی سبقت نگیرد ؟ آخر رشد سرمایه داری بمعنای رشد اقتصاد کالائی ، بمعنی تقسیم کار اجتماعی است ، که انواع متعدد پروانیدن مواد خام را یکی پس از دیگری از محیطه کشاورزی ، که ابتدا با برداشت ، پروانیدن و استفاده از

آنها در يك اقتصاد طبيعى مرتبط بود ، ببرون ميگردد . از اينروي سرمايه داري هميشه وهمه جا معنای تکامل سريعتر تجارت و صنعت نسبت به کشاورزی ، افزایش سريعتر جمعيت . شاغل در تجارت و صنعت ، اهميت و تأثير بیشتر تجارت و صنعت در کل نظام اقتصاد ملی ميباشد . \* جو ديگر نمیتواند باشد . و اگر آژي ن - ان اين شکايات را تکرار ميکند ، در اينصورت مرتبا اثبات ميکند ، که در نگرش اقتصادي خود از رمانتيسيسم احساساتي و سطحی گامی فزاینده داشته است . " اين روح کارفرمائي سبکتر ، اين ، بیش از حدی هر نوع تجارت ، که در ايالات متحده موجب اينهمه ورشکستگی شده است ، بدون تردید ناشی از افزایش پانک ها و ناشی از لا فیدی است که اعتبار در رفین را جایگزین مکت و واقعی مینماید . " ( دو - ۱۱۱ ) فیره ، الی غیر النهايه . چه چیز سيسموندی را واداشته که اين چنین به اقتصاد پولي ( و از اينروي به سرمايه داري ) بتازد ؟ چه چیز از در مقابل آن قرار میدهد ؟ تولید مستقل خرد پا ، اقتصاد طبيعى دهقانان در روستا همیشه روان در شهر . در مورد اوليها او در فصل " درباره کشاورزی پدر سالاری " ( فصل سوم - کتاب سوم ، " بهره برداری پدر سالاری زمین " . کتاب سوم به ثروت ارضی اختصاص دارد ) ، ميگويد .

" اولين مالکين زمین همانها بودند ، که روی زمین کار ميکردند ، آنها با اتفاق فرزندان و خدم و حشم خوش روی مزارع خود کار ميکردند . هيچ سازمان اجتماعي وجود ندارد \* \* ، که برای متعددترین طبقه ملت خوشبختی و تقوای بیشتري را

\* - در تکامل سرمايه داري ، کشاورزی هميشه و در همه جا از تجارت عقب ميمانند . همواره تحت کنترل آنهاست و توسط آنها استثمار ميشود ، همواره از جانب آنها بعد از مدتی به سیر تولید سرمايه داري کشانده ميشود .

\* \* - توجه شود ، سيسموندی درست مثل نارودنيکی های ما ، اقتصاد مستقل دهقانان را با يك حرکت قلم ، بيك " سازمان اجتماعي " تبديل ميکند . اين بيك نوعی بی پایه است . چه چیزی اين دهقانان مناطق مختلف را با يك ديگر پيوند میدهد ؟ درست تقسيم کار اجتماعي و اقتصاد کالائی ، که جایگزین پيوند های قنودالی شده است . در اينجا بلافاصله دیده ميشود ، که يك حلقه از سيسموند اقتصاد کالائی به سطح اتحي ارتقا داده ميشود و ساير حلقه ها نا فهميده ميمانند .

تضمین کند ، آسایش و تعول بیشتر برای همه ، ثبات بیشتر نظم عمومی . . . . . در کشورهای که روستائی مالک است ، و همه ثمرات به انسانهای ضعیف است ، کسب کلیه کارها را انجام داده اند ، یعنی در کشورهای ، که مالک کشاورزی را پدرسالاری مینامیم ، آدم در هر قدم به علائم عشقی ، که روستائی به خانه ای که در آن زندگی میکند ، به زمینی که میکارد ، میورزد ، برخوردار میکند . . . . . کار برای اولادت بخش است . . . . . در کشورهای سعادت مند یا کشاورزی پدرسالار ، ویژگی هر مزرعه هر د توجه قرار میگیرد و اطلاعات مربوط بآن از پدر به پسر ارث میرسد . . . . . در مسسزاع استیجاری بزرگ مردم ثروتمند ، ممکن است که کشاورزی خود را از قید پیشنهادی و کنواختی رها سازند ، ولی وسعت نظری بیشتر ( یعنی علم به مسائل کشاورزی ) ، تا نزد کسی ، که خود کار میکند ، بدان نرسد ، لهذا بد بکار برده میشود . . . . . کشاورزی پدرسالاری آداب و خصال این تعدادترین بخش ملت را ، که همواره کارهای کشاورزی را انجام میدهد ، بهترین نماید . مالکیت به نظم و صرفه جوئی عادت میدهد ، آسایش و تعول دائمی علاقه به پر خوری و سستی را سرکوب میکند . او ( روستائی ) ، که کمابیش مطلقاً با طبیعت مبارزه میکند ، کمتر از هر کارگر صنعتی دیگری فرصت مییابد ، با انسانها سو ظن ورزد و با سلاح بی نجابتی با آنها درسی اقد " ( یک - ۱۷۰ - ۱۶۵ ) " اولین اجاره کاران زارعین ساده ای بودند : آنها بخش اعظم کارهای زراعی را با دست خویش انجام میدادند ، برای آنها مقیاس مؤسساتشان نیروی خانواده شان بود . . . آنها کماکان دهقان باقی مانده بودند : آنها خود درین خیش خود هستند ، آنها به دام های خودشان ، چه

دنباله پارتی صفحه قبل .

با آقای ن - آن مقایسه کنید : ( صفحه ۳۲۲ ) " شکلی از صنعت ، که بر اساس تعلق ابزار تولید به دهقانان مبتنی است " . ولی از اینکسسه ، این مالکیت دهقانی بر ابزار تولید - چه از لحاظ تاریخی و چه از لحاظ منطقی - نقطه آغاز همان تولید سرمایه داری است ، آقای ن - آن کاملاً بی خیر است .

در مزه و وجه در تطویل به خود میرسند. آنها در هوای صاف زندگی می کنند و به غذای ساده عادت دارند، که مردم نیرومند و شریازان دلیر پرورش میدهند\*.

آنها برای کارهای مشترک تقریباً هیچگاه روز مزد به کار نگرفته، بلکه از خدم و حشم استفاده می کنند، همواره از میان نظایر خویش انتخاب کرده، با آنها در یک سطح قرار داشته و بر سر یک میز غذا میخوردند، شراب یکسانی را مینوشند، و لباس یکسان می پوشند و از همه چیز یکسان بهره میجویند. بدین ترتیب اجاره کاران یا خدم و حشم خویش با هم یک طبقه از دهقانان را تشکیل میدهند، که احساس مشترکی دارند، از شایسته های یکسان برخوردارند، تحت تاثیر چیزهای واحد قرار داشته، و با همین خود به شکل یکسانی پیوند دارند. (یک - ۲۲۱).

این همان "تولید خلق" بسیار تعجیب شده است. دیگر کسی نمیتواند بگوید، که سیستمی ضرورت اتحاد مولدین را نفهیده است؛ آخر، اورک و راست میگوید، (به جمله ذیل نگاه کنید)، که او "نیز (نظیر غریبه، آن، تا پسون، مورچون) آ" ایجاد تعاون ها را "خواستار است. (دو - ۳۶۵). دیگر کسی نباید بگوید، که سیستمی بخصوص جانب مالکیت را میگیرد؛ برعکس برای وی مرکز ثقل تولید خرده پا است. (رجوع کنید به دو - ۳۵۵) و نه مالکیت خرده پا. روشن است، که این آید آلیز کردن اقتصاد خرده پای دهقانی در شرایط تاریخی دیگر، و در شیوه زندگی دیگر، صورت دیگری نیز به خود میگیرد، ولی غیر قابل تردید است، که هم زماناً سیستم و هم جریان نارودنیکی اقتصاد خرده پای دهقانی را به عرش اعلی می رسانند.

سیستمی به همین شکل، پیشه‌وری بدوی و اصناف را کمال طلب جلوه گر میسازد. "کفاش ده، که در عین حال تاجر کوچک، کارخانه دار و کارگری است که با دست خود کار میکند، کفشی نخواهد ساخت، مگر به او سفارش داده باشند" (دو - ۲۲۲). در حالیکه مانوفاکتور سرمایه داری، به علت عدم آگاهی به تلاطم، میتواند ورشکست شود. "چه از لحاظ تئوری و چه از نقطه نظر واقعیت، غیر قابل تردید است، که تشکیل اصناف مانع از پیدایش یک جمعیت اضافی شده و باید میشد.

\* خواننده این داستانهای شاه ترکننده را با نویسندگانش "شرقی" اواخر قرن ۱۹، که آطی استرووه در "تذکرات انتقادی" خود از او نقل میکند، مقایسه کنید.

و این نیز قابل شک نیست ، که این جمعیت اضافی امروز موجود است و نتیجهٔ ضروری نظام امروزی است . ( یک - ۳۱ ) . اقوال نظیر زیادی میتوان آورد ولی ماتحلیل از نسخه های علمی سیسموندی رابه بعد مکتول میکنیم . در اینجا ملاحظه همین که آورده شده پسندیده میکنیم ، ناموضع سیسموندی را بفهمیم . تعصبات فوق الذکر را میتوان بصورت زیر جمع بندی کرد : اولاً اقتصاد پولی محکوم میشود ، زیرا که وضع مطمئن مولدین خرده پارانخریب کرده و نزدیک متقابل آنها را ( در شکل بر خود مستقیم بین پیشه و مصرف کننده ، یا بین روستائی و ده نشینان همطرازش را ) ازین میرد . ثانیاً تولید خرده پایه عرش آسمان ارتقاء داده میشود ، زیرا که استقلال تولید کننده رانضمین کرده و تضادهای سرمایه داری را برطرف میسازد . اینرا داشته باشیم ، که این دو نظریه اهم تسلیحات نارودنیکی هارا تشکیل میدهند \* ، و ما میکوشیم به ماهیت آنها پی ببریم .

انتقاد رمانتیسیت ها و نارودنیکی هابه اقتصاد پولی باین تبیین منتهی می شود ، که اقتصاد پولی به فردگرایی \* واگشتی ناپذیری و نیز به عدم الحینان مولدین به وضع زندگی خود می شبانی \* \* \* \* اقتصاد ملی ، منجر میشود . ابتدا در مورد " فردگرایی " ، معمولاً اتحاد دهقانان یک جماعت روستائی یا پیشه وان ( یا کوستارهای ) یک حرفه ، در مقابل سرمایه داری ، که این روابط راتخریب و رقابت راجایگزین آن کرده ، قرار داده میشود . ارتضادهای سرمایه داری نتیجه گیری میشود ، که این حاوی اشکال عالی تر نظام اجتماعی نیست . آیا سرمایه داری ، که روابط قرون وسطائی جماعت روستائی ، صنف آرتل <sup>۳۴</sup> و غیره

---

\* - آقای ن - ان در این مسئله نیز بقدری متضاد حرف زده است ، که میتوان تزه های دلخواهی را بیرون کشید ، که کوچکترین رابطه ای با هم ندارند . ولی غیر قابل تردید است ، که اقتصاد دهقانی بکک بیان مه آورد : " تولید خلق " ایده الیزه می شود . آخره اتمفرصاعدی برای تغییرات مختلف ظاهری وجود می آورد .

\* \* - رجوع کنید به ن - ان صفحه ۳۲۱ در آخر فیهره .

\* \* \* - همانجا صفحه ۳۳۵ ، ص ۱۸۴ : سرمایه داری " ثبات را ازین میرد " و - بسیار جاهای دیگر .

را ضربه میزند ، روابط دیگری را بجای آنها نمی‌نشانند ؟ آیا اقتصاد کالائی خودیك رابطه بین مولدین ، رابطه ای که از طریق بازار برقرار میشود ، نیست ؟ \* خصالت آشتی ناپذیر و متلاوتضاد ها و نوسانات این رابطه ، انکار وجود آن را محق نمی‌سازد . ما میدانیم ، که درست تکامل این تضاد ها نیروی این رابطه را بیشتر از پیش بسروز میدهد ، همه عناصر و طبقات جامعه را به اتحاد مجبور میکند ، و آنهم اتحادی که در چهارچوب يك جماعت روستائی یا يك بخش محدود میشود ، بلکه اتحاد همه وابستگان طبقه مربوطه در كل ملت و حتی در کشورهای مختلف . تنهایی و تکلیف و رقابت نیست با موضع ویژه ارتجاعی خود قادر است موجودیت این رابطه و اهمیت ژرف تر آنرا ، که بر اساس نقش مشترك در اقتصاد ملی و نه بر اساس منافع منطقه ای - حرفه ای - مذهبی و نظایر آنها استوار است ، انکار کند . و اگر اینگونه تعمقات سیستمونشی موجب اطلاق نام رقابتیست با او شده اند ، باور ، که در عصری مینوشت ، که این روابط جدید ناشی از سرمایه داری هنوز در نطفه بودند . ناز و نیکی ها بر مراتب بیشتر مستحق این ارزیابی اند ، آخر امروزه در بهترین حالت آدمهایی که به کوری محکوم اند ، قادر به نفی اهمیت مشترك این روابط عیاشند . آنچه که به عدم اطمینان به وضع زندگی وی شباهتی مربوط میشود ، همان آتش و همان کاسه است ، که مابینگام بررسی بازار خارجی از آن سخن گفتیم . در چنین حملاتی است ، که رقابتیست خود را بر روز میدهد . او هر استناك درست همانچیزی را محکوم میکند ، که تئوری علمی در سرمایه داری ارجح مینهد ؛ اینرا که سرمایه داری مدام تکامل را میطلبد ، بلا مانع پیش می رود ، برایش تأمل ، با تجدید تولید دروند های اقتصادی ، در مقیاس پیشین ، غیر ممکن است . تنهایی خیالپرداز ، که نقطه های خیالی در مورد تعصیب

---

\* - در واقع جامعه ، تجمع نامهایی هستند ، که میتوان به کلیه جوامع ، هم فکودال و هم جامعه بورژوازی ، که بر پایه رقابت استوار شده است ، داد . چطور ممکن است نویسندگان یافت شوند ، که فقط به کلمه سازه تجمع فکر میکنند قادر به نفی رقابت هستند ( مارکس - " فخر فلسفه " ۳۵ ) . نویسندگانی که بشدت محکوم کردن احساساتی رقابت را به باد انتقاد میگیرند ، درست جانب شرقی آنرا قدرت



اتحادیه های قرون وسطائی (از نوع جماعت روستائی) به کل جامعه در سمرقی  
 پرواند، میتوانند نادیده بگیرد، که درست "بی ثباتی" سرمایه داری عامه  
 پیشرفت نیرومندی است، که تکامل اجتماعی را تسریع کرده، همواره نوده های  
 وسیع تر مردم را به گرداب زندگی اجتماعی کشیده، و آنها را مجبور میکند در مورد  
 نظام اجتماعی تعمق کنند، آنها را مجبور میکند "خوشبختی خود را بسازند".

عبارت پردازندهای آقای ن-ان در مورد "بی ثباتی" اقتصاد سرمایه داری  
 در مورد تکامل نامتناسب روابط مبادله، در مورد اخلاص تعادل بین صنعت و  
 کشاورزی، در مورد بی فاعله بودن بحرانها، بصورتی مسلم حاکی از این اند، که  
 اوضاع و کمال در موضع رمانتیسیم قرار دارد، از این روی انتقاد به رمانتیسیم اروائی  
 لغت به لغت در مورد تئوری بی نیز صادق است، اینهم دلیل آن:

"رشته" سخن را به بوگیلبرقدیمی بسپاریم:

او میگوید: "بهای کالاها همواره باید متناسب باشد، زیرا که تنها چنین تفاهم  
 متقابلی، امکان موجودیت برای آنها بوجود میآورد. . . . بنابراین از آنجا که ثروت  
 چیز دیگری جز این رابطه مبادله دائمی بین انسان و انسان و معامله و معامله  
 نیست، در این صورت جستجوی علل فقر در جای دیگر، جز در جاها شدن این  
 تناسب بها، که موجب اخلاص در چنین تجارتی میشود، گوی دهشتناکی است."  
 به اقتصاددان نوینی \* نیز گوش دهیم:

"قانون بزرگی که باید بر تولید اعمال شود، قانون تناسب است، و تنها اینست که  
 قادر به حفظ تداوم ارزش حیاشد. . . . معادل باید ضمانت داشته باشد. . . .  
 کلیه ملل و در اعصار مختلف کوشیده اند، بکک ضوابط تجاری و محدودیت های  
 متعددی، این قانون تناسب را تا حدی تحقق بخشند، ولی خود خواهی ذاتی سرشت  
 بشری آنها را به این جهت سوق داد، که کل این سیستم ضوابط را بدور بیاورد. . . .  
 تحقق یابی علم اجتماعی - اقتصادی حقیقی در یک تولید متناسب است." (و. و. -  
 اتکینسون ۳۶: "اصول اقتصاد سیاسی"، لندن ۱۸۴۰، صفحه ۱۲ و ۱۳)

در مقاله "پارسی صفحه" هل  
 به حرکت در آورنده آنها، که "پیشرفت تکنیکی و اجتماعی" را به جلو میراند، برجسته  
 می نماید.  
 \* - نوشته شده در سال ۱۸۴۷

Purit Trojal ۳۷ این تناسب صحیح بین عرضه و تقاضا

که خود کم کم موضوع آرزوهای بسیاری میشود ، از مدتها قبل وجود ندارد و کهنسالی را پشت سر گذاشته است ، این تنها در عصری ، که وسایل تولید در سطح بسیار بازاری قرار داشت و مبادله در محدوده بسیار تنگی صورت میگرفت ، ممکن بود ، با پیدایش صنعت بزرگ ، این تناسب صحیح میبایست از میان میرفت ، و تولید بحکم ضرورت بایستی نوالی دائمی تبدیل از شکوفائی و کساد ی ، بحران ، سکون ، شکوفائی مجدد و . . . را بگذرانند .

آنهاست که مثل سیسموندی مایل به رجعت به تناسب صحیح تولید اند و در عین حال میخواهند مبانی فعلی جامعه را حفظ کنند ، مرنجند ، زیرا که آنها ، برای اینکه پیگیر باشند ، باید در احیای سایر شرایط صنعت اعصاب پیشین بکوشند . چه چیز تناسب صحیح یا نزدیک به صحیح تولید را حفظ میکند ؟ تقاضا که بر عرضه مسلط بوده و از آن پیشتر میگرفت ، تولید قدم بقدم در تعاقب مصرف میآمد . صنعت بزرگ ، تنها به علت ابزاری که در اختیار دارد ، مجبور است تا اما مقدار بسیار بزرگتری تولید کند و نمیتواند منتظر تقاضا بماند . تولید مقدم بر مصرف است ، عرضه تقاضا را تحمیل میکند .

در جامعه امروزی ، در صنعتی که بر مبنای مبادله فردی استوار است ، هرج و مرج تولید ، هم سرچشمه این همه فقر است و هم علت هر پیشرفتی .

بنابراین یکی از این دو : یا آدم تناسب صحیح قرون پیش را با وسایل تولید امروزی میطلبد ، در این صورت در آن واحد هم خیالپرد از هم ارتجاعی است .

یا طالب پیشرفت بدون هرج و مرج است ؛ در این صورت باید ، برای حفظ نیروهای مولده ، از مبادله فردی صرف نظر کنند . ( " فقر فلسفه " - صفحه ۴۸-۴۹ )  
گفته آخریه پرودون مربوط میشود ، که نویسنده علیه وی مجادله میکند ، و نتیجتاً توصیف گرتفاوت موضع وی و نظریات سیسموندی و همچنین نظریات پرودون میباشد . طبیعتاً آقای ن - آن در همه نظریات خویش ، نه نظیر این و نه آن یکی است . \* ولی بگذارید عمیقتر به محتوای گفته های فوق بپردازیم . نظریه اصلی

... یا اینکه ، خود این امر که چرا او نظیر آنها نیست ، مسئله بزرگی است . صرفاً

نویسنده فوق الذکر، فکراساسی وی، که اوزابه مخالفتی آشتی ناپذیر با سلفش  
میکشاند، چیست؟ بدون تردید این، که وی مسئلهٔ بی ثباتی سرمایه داری را  
(که هر سه مولف تبیین میکنند)، بر مبنای تاریخی قرار میدهند و این بی ثباتی را  
عامل پیشرفت میدانند. به بیان دیگر: او اولاً تکامل سرمایه داری مربوطه را، که  
از طریق عدم تناسب، بحران ها و غیره صورت میگیرد، یک تکامل ضروری میدانند،  
و معتقد است، که خصلت نیروهای مولده پستهای (ماشین) موجب مساعی بی  
حدی برای گسترش تولید و سبقت مدام عرضه از تقاضا میشود. ثانیاً او در تکامل  
مربوطه عناصر پیشرفت میبیند، که در تکامل نیروهای مولده، در اجتماع شدن کار  
در چهارچوب کل جامعه، در تحریک پذیری بیشتر جمعیت، در بالا رفتن آگاهی  
آنها و غیره، مستتر است. تفاوت وی با سیسموندی و پرودون، که با وی در تبیین  
"بی ثباتی" و تضاد های ناشی از آن و نیز در مساعی صادقانه، برای از بین بردن  
این تضاد ها موافق اند، در این دو نکته خلاصه میشود. عدم فهم آنها از این  
مطلب، که این "بی ثباتی" خصلت نهی ضروری هر سرمایه داری و اصولاً هر  
اقتصاد کالائست، آنها را به خیالپردازی سوق میدهد، و عدم فهم آنها از  
عناصر پیشرفت، که ذاتی این بی ثباتی هستند، تئوری آنها را ارتجاعی\* مینماید.

#### دنبالهٔ یادداشتی صفحهٔ قبل.

باین علت، که نه آیند و نویسند، مسائل را محاط تر طرح کرده، و نظام اقتصادی  
مربوطه، مقام و اهمیت آنرا در تکامل کل بشریت، در نظر داشتند، و دید خود را تنها  
بیک کشور، که گویا برای آن میتوان تئوری ویژه ای اختراع کرد، محدود نساختند.  
— این واژه در معنای تاریخی — فلسفی بکار میرود، و صرفاً خصلت اشتباه تئوریک  
های ما را توصیف میکند، که سر مشق برنامه های خود را از اوضاعی، که عمرشان در آنها  
ست پسرا شده، میگیرند. و هیچوجه به خصوصیات شخصی این تئوریکینها  
برنامه های آنها مربوط نمیشود، همه کس میدانند، که نه سیسموندی و نه پرودون،  
ارتجاعی به معنای معمول گفته نبودند.

ما این حقیقت پیش پا افتاده را تشریح کردیم، زیرا که آقایان نازود نیکی، همانطور  
که در پائین خواهیم دید، تا به امروز اینرا نفهمیده اند.

حال ما از آقایان نارودنیکی دعوت میکنیم . به این سؤال جواب دهند : آیا آقای ن - ان نظریات تئوری علی در دو نکته فوق الذکر را قبول دارد ؟ آیا این بی ثباتی را خصوصیت نظام مربوطه و تکامل مربوطه میدانند ؟ آیا او در این بی ثباتی عناصر پیشرفت می بیند ؟ همه میدانند . که او چنین نمی کند . بالعکس آقای ن - ان " بی ثباتی " سرمایه داری را ، همینطور به عنوان غیره طبیعی ، انحرافی و غیره معرفی کرده و آنها را ، انحطاط ، پس روی ( رجوع کنید به بالا : " ثبات را از بین میرد " ) ، قلمداد میکند . چرا که درست همان و کودا اقتصادی را کمال مطلوب جلوه گر می سازد . ( " اصول مستحکم قرون صفای " ، " تقدیس شده " در خلال قرون " ، و غیره را بیاد آورید ) . که تخریب آنها ، درست خدمت تاریخی سرمایه داری " بی ثبات " است . از این روی روشن است ، که ما کاملاً محق بودیم ، او را جزو رمانتیسیست ها منظور کنیم ، و هیچ " نقل قول " و " استنادی " از جانب وی قادر نیست در این خصالت تعمقاتی ، تغییری دهد .

ما در جای دیگر ، ( در رابطه با برخورد خصمانه رمانتیسیسم و طریقت نارودنیکی نسبت به کاهش جمعیت روستائی به نفع صنعتی ) . باز در مورد این " بی ثباتی " سخن خواهیم گفت . ولی حالا میخواهیم قسمتی از " انتقاد از اقصا د سیاسی " را بیابیم ، که به بررسی حظرات احساساتی به اقتصاد پولی اختصاص دارد . " بنابراین این خصالت معین اجتماعی " ( یعنی : نقش های فروشنده و خریدار ) " به هیچ وجه نه از فردیت انسانی بطور اعم ، بلکه از رابطه مبادلاتی انسانی ، که محصولات خود را در صورت معین کالا تولید می نمایند ، برمی خیزد . این روابط ، که بیانگوشان رابطه بین فروشنده و خریدار است . همانقدر روابط ناب فردی هستند ، که هر دو تنها آنگاه که کار فردی آنها نفی شده ، یعنی به مثابه کار غیر فردی به پول بدل میشود ، در این رابطه قرار میگیرند . بنابراین همانقدر ، که درک این خصالت اقتصادی بورژوائی از خریدار و فروشنده ، به مثابه اشکال اجتماعی ابدی فردیت ، مضحک است ، همانقدر هم گریه و زاری بر آنها بعنوان از بین برنده فردیت نابجاست .

اینرا ، که حتی شکل ظاهری آشتی ناپذیری ای که در خرید و فروش متجلی میشود ، چه زخم زدن بر روح های زیبا وارد میکند ، بخش زبر از " درسهائی در باره "

صنعت و مالیه " آقای ایزاک پریز، پاریس ۱۸۳۲، نشان میدهد. در همین حال این امر، که همین ایزاک کاشف و دیکتاتور *credit mobili* گری بدنام بورس پاریس میباشد، نشاندهنده چگونگی ماهیت انتقاد احساساتی از علم اقتصاد است. آقای پریز که در آن زمان پیام آورسن سیمون<sup>۳</sup> بود، میگوید: " از آنجا که افراد از هم جدا هستند و یکی با آن دیگری بی ارتباط، چه در کارها و چه در مشاغل، از اینرو بین آنها مبادله محصولات حرفه شان موجود است. از ضرورت مبادله، ضرورت تعیین ارزش نسبی اشیا ناشی میشود. بنابراین ایده های ارزش و مبادله عمیقاً بهم پیوسته اند، و هر دو در صورت واقعی شان فردگرایی و آشتی ناپذیری را بیان میکنند. . . . آدم فقط باین علت قادر به تعیین ارزش محصولات است، که خرید و فروش، به بیان دیگر آشتی ناپذیسری بین حلقه های مختلف جامعه موجود است. آدم فقط در آنجا که فروش و خرید موجود بود، یعنی در جایی که هر فرد برای بدست آوردن اشیا ضروری ادامه حیات، مجبوره مبادله بود، میتواندست خود را با بیا و ارزش مشغول کند. "

حال این پرسش مطرح است: احساساتی بودن پرورداریست؟ او صرفاً از فردگرایی و آشتی ناپذیری و مبادله که ذاتی سرمایه داری اند، صحبت میکند. همانرا میگوید، که ناروونیکي های مابصورت مختلف به پیش میکشند، و آدم میتواند تصور کند، که حقیقت را میگویند، زیرا که " فردگرایی "، آشتی ناپذیری و مبادله برآستی از جمله علائم اساسی ضروری مبادله - اقتصاد کالای - میباشد.

احساساتی بودن در اینست، که این سن سیمونیست، که بعلمت محکوم کردن تضاد های سرمایه داری افشا شده است، درین این تضاد ها نمی بیند، که مبادله نیز بیانگر شکل ویژه ای از اقتصاد اجتماعی است، و همین علت نه فقط انسانها را از هم جدا نمی کند، این تنها در مورد اتحادیه های قرون وسطائی، که توسط سرمایه داری خراب میشوند، صدق میکند، بلکه متحد نیز میکند، زیرا که آنها را مجبور می سازد به وساطت بازار با یکدیگر در رابطه قرار گیرند. \* درست همین نظر

---

\* - بدین طریق، که اتحادیه های محلی، صنفی را بوسیله اشتراك موقعیت اجتماعی و منافع اجتماعی کنار میزند و این در چهار چوب کشور و یا حتی سراسر جهان.

که به علت تأخیر به "به زیر کشیدن" (از دیدگاه خیال بافانه) سرمایه داری  
سطحی می باشد، مؤلف فوق الذکر را وارداشته است انتقاد پرپر را احساساتی  
بنامند.

ولی پرپر، این پیام آور مدتها فراموش شده، سن سیمونیم مدتها از یاد رفته  
، چه ربطی به ما دارد؟ بهتر نبود که به جدیدترین "پیام آور" طریقت نارود نیکی  
بپردازیم؟

"تولید . . . خصلت خلقی خود را از دست داده و خصلتی فاسدی  
سرمایه داری به خود گرفته است" (آقای ن. ان "رسالات" صفحه ۳۲۲/۳۲۱)  
این هم نمونه ای از طرز استدلال این رمانتیسیست قلبس است که "تولید خلقی  
را فردی شده میدانند" و از آنجا که نویسنده مایل است، تحت عنوان "تولید خلقی"  
جماعت روستائی فهمیده شود، بنابراین به انهدام خصلت اجتماعی تولید، به تنگ  
شدن شکل اجتماعی تولید، اشاره میکند.

آیا این درست است؟ "جماعت روستائی" تولید را صرفاً بربك جماعت روستائی  
، جدا از دیگران، سازمان میداد. (اگر این کار را میکرد؛ اشاره کنیم که ما  
آماده دادن هر اختیازی به مؤلف هستیم). خصلت اجتماعی تولید تنها اعضا  
جماعت روستائی منفرد را در بر میگرفت\*. برخلاف آن سرمایه داری به تولید در کل  
کشور خصلت اجتماعی می بخشید. "فردگرایی" مبتنی بر انهدام روابط اجتماعی  
است، ولی این روابط توسط بازار منهدم میشوند، که رابطه توده های اغراد را  
جایگزین آن میکند، که نه از طریق جماعت روستائی و نه پایگاه<sup>۲۲</sup>، نه از طریق شغل  
و نه از طریق محدوده تنگ حرفه و غیره، با هم در رابطه اند. از آنجا که رابطه  
ایجاد شده توسط سرمایه داری خود را در شکل تضادها و آشتی ناپذیریها بروز  
میدهد، از اینرو رمانتیسیست ما مایل به دیدن این رابطه نیست. (با وجود  
اینکه جماعت روستائی نیز، بعنوان سازمان تولید، هیچگاه عاری از صور دیگر تضاد  
ها و آشتی ناپذیریها، که ذاتی شیوه های تولید کهن می باشند، نبود است).  
موضع پندارگرایانه انتقاد او را به سرمایه داری، به انتقادی احساساتی بدل میکند.

---

\* بر مبنای آمار زمستوا (مجموعه فشرده "از نبال گروش چنسکی" در میانگین ۱۲۳  
بخش) در ۲۲ فرمانداری، ۵۳ خانوار با ۳۲۳ نفر مرد و زن به جماعت روستائی  
متعلق اند.

### خصلت خرده بورژوازی رمانتیسم

ایده آلیزه کردن مولدین خرده پا، خصلت دیگری از انتقاد رمانتیستی و نارودنیکی را به ما نشان می دهد: خرده بورژوازی بودن آنها را. ما دیدیم که چگونه رمانتیست های فرانسوی و روسی نظیر یکدیگر، تولید خرده پارایه یک "سازمان اجتماعی" به "صورتی از تولید" بدل کرده و آنها در مقابل سرمایه داری قرار می دهند. و نیز دیدیم، که اینگونه روزی هم قرار دادنها، حاوی هیچ چیز جز سطحی بودن بسیار نظریات نیست، چیز دیگری جز برجسته نمودن ساختگی و نادرستی یکی از صور اقتصاد کالائی ( سرمایه بزرگ صنعتی ) و محکوم کردن آن، و در عین حال ایده آلیزه کردن پندارگرایانه یکی دیگر از صور همان اقتصاد کالائی ( تولید خرده پا ) نمی باشد. بدبختی رمانتیست های اوائل قرن نوزدهم اروپا و نیز رمانتیست های اوایل قرن نوزدهم روسیه درست در اینست، که آنها برای خود یک اقتصاد خرده پای انتزاعی و "برا" مثلا سیات تولیدی اجتماعی، تصور میشوند. و این نکته نا قابل را فراموش می کنند، که این اقتصاد خرده پا، چه اقتصاد خرده پای بزرگ سالهای بیست و چه اقتصاد دهقانی روسیه سالهای نود قرن نوزدهم، در واقعیت امر در شرایط تولید کالائی قرار دارد. در واقعیت امر مولد خرده پا، که توسط رمانتیست ها و نارودنیکی ها، به عرش اعلی برده میشود، یک خرده بورژواست که درست در همان مناسبات پر از تضادی زندگی میکند، که هر عضو دیگر جامعه سرمایه داری و درست همانطور در مبارزه میکوشد. مبارزه ای که از یکسو بطور مداوم یک اقلیت کوچک بورژواهای بزرگ بوجود می آورد و از سوی دیگر اکثریت را به صفوف پرولتاریا میراند، پیروز بماند. در واقعیت امر، همانطور که می بینید و میدانند، مولدین خرده پائی وجود ندارند، که بین این دو طبقه خاص قرار نداشته باشند. و این موقعیت بینا بینی ضرورتا خصلت ویژه خرده بورژوازی را موجب موجب میشود: دوگانگی او، دورویی او، تطویل او به جانب اقلیتی، که از مبارزه پیروز مند بیرون می آید، و موضع وی نسبت به "بدبیاران" یعنی نسبت به اکثریت

هر قدر اقتصاد کالائی بیشتر تکامل یابد ، هر روز این صفات همانقدر شدیدتر و آشکارتر است ، همانقدر روشن تر میتوان دید ، که ایده آلیزه کردن تولید خرده پا صرفاً يك موضع ارتجاعی ، خرده بورژوائی را منعکس میکند .

در مورد اهمیت این واژه ها ، که مؤلف "انتقاد از اقتصاد سیاسی" در بالا در مورد سیستموندی بکاربرد ، خود فریبی مجاز نیست . این واژه ها بهیچوجه بیانگر این نیستند ، که سیستموندی از خرده بورژواهای عقب مانده دفاع میکرد .

سیستموندی در هیچ کجا از آنها دفاع نمیکند : او میخواهد در موضع طبقات زحمتکش بطور اعم قرار گیرد ، او تمام نمایندگان این طبقات همدردی میکند ، مثلاً او از تصویب قانون کار خوشحال میشود . او سرمایه داری حمله کرده و همه تضادهای آن اشاره میکند . بیک کلام موضع وی درست همان موضع نارودنیکوی های امروزی است .

این پرسش مطرح است ، که اصولاً خصالت نمائی بی معنای خرده بورژوا بر چه چیز مبتنی است ؟ درست بر این ، که او رابطه بین تولید خرده پا ، (که او کمال مطلوب میداند) و سرمایه بزرگ ، (که مورد حمله بی واقع میشود) را نمیفهمد . درست بر این ، که او نمی بیند چگونه مولد خرده پای عزیز او ، دهقان ، در واقعیت به خرده بورژوا بدل میشود . هیچگاه نباید توضیح ذیل را فراموش کرد ، که تقویری های نویسندگان مختلف را باید در رابطه با منافع و مواضع طبقات مختلف دید :

"فقط نباید باین پندار کفته بینانه دچار شد ، که گویا خرده بورژوازی بر پایه اصولی برای پیشبرد مقاصد طبقاتی خود خواهانان خود میکوشد . برعکس او معتقد است که شرایط خاص رهائش در همین حال همان شرایط عالی است ، که نجات جامعه معاصر و اجتناب از مبارزه طبقاتی فقط در چهارچوب آن میسر خواهد بود . و نیز نباید تصور کرد ، که تمام نمایندگان دموکراسی دکاندار یا مضمون دکانداران هستند . اینان میتوانند از نظر معلومات و موقعیت فردی خوش زمین تا آسمان با آنها تفاوت داشته باشند . عاملی که آنها را این نمایندگان خرده بورژوا بدل میسازد ، اینست که مغز آنها نمیتواند از حدی که خرده بورژوا در زندگی خود قادر به گذشتن از آن نیست ، فراتر رود و بدینجهت در زمینه تفویک به همان مسائل راه حل هائی میسرند ، که خرده بورژوا بحکم منافع مادی و موقعیت اجتماعی خود در عمل بسوی



آنها زانده میشود . بطور کلی رابطه نمایندگان سیاسی و ادبی يك طبقه با خود طبقه ايکه نمایندگی آنها دارند ، نیز هر چه منوال است " ( کارل مارکس ، " هجد هم برورلوشی بناپارت " - تیر جمعه بازارف واستیانف ، صفحه ۱۸۰/۱۷۹ ) .

از این روی آن نارود نیکی هائی که گمان میکنند ، صرفاً از این روی به خرده بورژوا بودن اشاره میشود تا سخنی بس زهر آلود گفته شود ، و این نوع اسلوب مجادله است حالتی بس مضحك دارند ، آنها با این رفتار عدم درک خود را از نظریات عمده و مخالفین خود نشان میدهند ، ولی قبل از هر چیزی عدم درک خود را از زمانی اساسی آن انتقاد از سرمایه داری ، که با آن همه شان " موافق " اند ، و نیز از تفاوت آن با انتقاد احساساتی و خرده بورژوائی ، آشکار میسازند . کوشش مجدداً آنها برای نادیده انگاشتن کل مسئله مربوط به اینگونه انتقادها ، موجودیت آنها در اروپای غربی و موضع آنها نسبت به انتقاد علمی ، بتنهائی و روشنی نشان میدهد ، که چرا نارود نیکی ها خواهان درک این تفاوت نیستند . \*

ما میخواهیم آنچه را که گفتیم در يك مثال روشن کنیم . در بخش کتاب شناسی " روسکایا سیسل " ۴۴ سال ۱۸۹۶ شماره ۵ ( صفحه ۲۲۹ به بعد ) ، از این سخن میروید ، که در بین روشنفکران " در سالهای اخیر گروهی پدیدار شده و با سرعتی تعجب آورنده میزند " ، که با طریقت نارود نیکی قاطعانه و نیایدی دشمنی میورزد . آقای منقد به اجمال به علل و خصالت این دشمنی

\* - مثلاً افروسی مقاله ای در این مورد ، که سیسموندی چه نظریه ای درباره رشد سرمایه داری داشته " ( " روسکویه بوگاتستوا " شماره ۷ صفحه ۱۳۹ ) ، نوشته است ، و با وجود این نظریه سیسموندی را مطلقاً نفی کرده است . هکار " روسکویه بوگاتستوا " متوجه موضع خرده بورژوائی سیسموندی نشده است ، ولی از آنجا که افروسی بدون تردید سیسموندی را میشناسد ، و از آنجا که ، ( همانطور که در ذیل خواهیم دید ) با نمایندگی جدیدترین تئوری نیز آشناست ، که سیسموندی را اینگونه توصیف کرده است و از آنجا که میخواهد با این نماینده تئوری نوین هم " موافق " باشد ، در این صورت عدم درک وی معنای معینی مییابد . آخرین نارود نیکی نمیتوانست در نزد ما تقسیمیت متوجه آن چیزی بشود ، که در مورد خودش متوجه نمیشود .

اشاره میکند، و این اعتراض کرد، که او در این رابطه ماهیت موضع مخالف نارود نیکی  
را بطور درست ترسیم میکند. آقای منتقد با این موضع موافق نیست. او نمیفهمد  
که علایدی در مورد منافع طبقاتی و غیره ناراموظف کنند، "ایده آل های خلق"  
(آری ایده آل های خلق و نه نارود نیکی (خلقیون-م) همانجا صفحه ۲۲۹) را،  
که آخر منضم آسایش و تعول، آزادی و آگاهی دهقانان، یعنی اکثریت مردم می  
باشند، نفی کنیم.

آقای منتقد میگوید: بما همان جوابی را خواهند داد، که بدیگران دادند،  
این که ایده آل های نویسنده روستائی " (مطلب مربوط به خواست هایی بود که سه  
يك دهقان طرح کرده بود) " خرده بیروژوائیند و بنا بر این نوشته های طایر تا بجال  
تمایز شده و مدافع منافع خرده بیروژوائی بوده اند. ولی این فقط يك ترسك است،  
و چه کسی را دیگر، بجز اشخاصی باجهان بینی و توانائی فکری زن يك تاجر مسكوئی  
از بخش ساموسکوچییه، میتوان با يك ترسك ترسانند؟ . . ."  
چه گفته؟ بر صلابتی. ولی باز شنوم:

معیار اساسی چه برای زندگی مشترک بشر و چه برای اقدامات اجتماعی، که  
آگاهانه به پیش برده شوند، مقولات اقتصادی نیستند، که گذشته از این، از کشور  
های بیگانه و از مناسباتی که در شرایط دیگر وجود آمده اند، استنتاج شده اند،  
بلکه خوشبختی و سعادت مادی و معنوی اکثریت مردم است. و اگر نظم زندگانی  
معینی و اقدامات معینی، که به ابقاء و ادامه تکامل این نظم کمک میکنند، باین  
خوشبختی منجر شوند، بگذار آنها را خرده بیروژوائی یا هر چیز دیگری نامند. این در  
خود مسئله چینی را تغییر میدهد: آنها - این نظم زندگانی و این اقدامات -  
با وجود این ناهیتا ضرفی خواهند بود، و از همین روی نیز برترین ایده آلی خواهند  
بود، که جامعه تحت مناسبات مربوطه و در وضع مربوطه خود، قادر بدست یابی بان

---

... البته چنین چیزی عجیب جلوه میکند: کسی راستنودن زیرا که افکار دیگران را  
بدقیق بازگو میکند. . . ولی چه میتوان کرد؟ بین مجادله گرانی که معمولا در  
"روسکووه یوگاتسنا" و "نوروه اسلوو" قدیمی آقایان کرپونکوو و نوسف قلم میزنند،  
چنین مجادله ای برآستی يك استثنا غیر معمول است.

است. (همانجا صفحه ۲۳۰/۲۲۹، تکیه اومولف)

آیا آقای منقد واقعا متوجه نمیشود، که خود مسئله را در گزارشم مجدداً تائید کرده گرفته است؟

پس از اینکه وی با جنسیت بسیار انتقاد خورده به روز و بودن را، که به طریقت نارود نیکی نسبت داده میشود، "فقط يك مترك" نامیده است، برای اثبات این ادعا جز نظیر عجیب و غریب و او را نکردنی ندید چیزی ارائه نمیدهد؛ "معیار... نه مقولات اقتصادی، بلکه خوشبختی اکثریت... است."

این درست نظیر گفتن این است که: "معیار هوانه مشاهدات هواشناسی بلکه احوال اکثریت میباشد. باید پرسید، مگر این "مقولات اقتصادی" چیز دیگری هستند. جز بیان علمی شرایط اقتصادی و زندگی مردم، و آنهم نه "مردم" بطور اعم بلکه گروه هامعین مردم، که در نظام اقتصادی مربوطه جای معینی را اشغال می کنند؟ اگر آقای منقد نظریه "بکلی تجریدی" خوشبختی اکثریت را در مقیاس بل مقولات اقتصادی "قرار میدهد، در این صورت بر همه تکامل علم اجتماع از اواخر قرن گذشته قلم بطلان میکند، و اسپیکولاسیون عقل گرای ساده لوحانه ای باز میگردد، که مناسبات معین اجتماعی و تکامل آنها را نادیده میانگارد، و با يك حرکت قلم همه آنچه‌های را باطل میکند، که فکری شری، در کوشش برای شناخت نمود های اجتماعی در کاوشی چند صد ساله بآن نائل شده است. آقای منقد پس از اینکه بدینگونه شانۀ از زیر بار هر علمی خالی کرده است، مسئله را حل شده می پندارد. او واقعا این نتیجه را میگیرد: "اگر نظم معینی... باین خوشبختی منجر شود... آنرا هر چیز بنامند... در خود مسئله چیزی را تغییر نمیدهد". ایسن همان چیزی است که ما می‌گفتیم. آخر مسئله بر سر این بود، که این چگونه نظمی است مگر نه اینکه خود مولف توضیح داد، علیه کسانی که در اقتصاد دهقانی نظام ویژه‌ای (تولید خلق "یا هر نام دیگری که بر آن نهاده شود) می‌بینند، کسانی دیگر سر خاسته اند، که مدعیند، این اصولاً نظام ویژه ای نبوده، بلکه يك نظام معمولی خورده به روز وانی میباشد، درست مانند نظام هر تولید خورده یا در هر کشور دیگری است. اقتصاد کالائی و سرمایه داری. و اگر از نظر اول بخودی خود این بر می‌آید، که "این نظم" (تولید خلقی) "به خوشبختی منجر میشود"، از نظریه دوم نیز

بخودی خود این استنتاج میشود، که "این نظم" (نظم خرده بورژوازی) بنسبه سرمایه داری ونه بچیز دیگر منجر میشود، که "اکثریت جمعیت" به صفوف پرولتاریا رانده شده و اقلیت به بورژوازی روستائی (یا صنعتی) بدل میشود. آیا آشکار نیست که آقای منفرد رهواتیر انداخته و اصدای تیر درست آنچیزی را اثبات شده میانگاره نظریه دوم، که بای لطفی "فقط یک ترسک" نامیده شد، منکر است؟

اگر او بدامیل به تحلیل نظر دوم بود، در اینصورت یکی از دو مطلب نهی را بایستی اثبات میکرد: یا اینکه "خرده بورژوازی" یک مقوله نادرست اقتصادی است، اینکه میتوان سرمایه داری و اقتصاد کالائی را بدین خرده بورژوازی نیز متصور شد (درست همانطور که آقایان نارودنیکی ها واقعاً تصور میشوند، و بدین ترتیب تمام و کمال به موضع سیسموندی باز میگردند). و یا اینکه این مقوله قابل انطباق بر روسیه نیست، یعنی اینکه طئه سرمایه داریم ونه حکومت اقتصاد کالائی، اینکه مولدین خرده بورژوازه مولدین کالایدل نمیشوند، اینکه در بین آنها روند فوق الذکره پیش نمیرود، که موجب رانده شدن اکثریت و تثبیت "استقلال" اقلیت میشود. ولی حال که ما میبینیم، منفرد در اشاره به خرده بورژوا بودن طریقت نارودنیکی، فقط میل "رنجاندن" آقایان نارودنیکی ها را میبیند، و از آنجا که ما بلافاصله جمله فوق الذکر "ترسک" را میخوانیم، بلا اراده بیاد این مثل معروف ما قسیم: "ولی اجازه بدید گیت گیتیج".<sup>۵۰</sup> چه کسی شطرا خواهد رنجانند؟ شطرا خود همه را میرنجانید.

## مسئله رشد جمعیت صنعتی بزیان جمعیت کشاورزی

بازگردیم به سیمونندی . در کنار آیدیه کردن خرده بورژوازی ، در کنار عدم درک رمانتیسیستی برای این واقعیت ، که " دهقان جاعت " در نظام اجتماعی موجود اقتصاد ، خرده بورژوازی میشود ، نظریه " فوق العاده " خصلست ناشی در مورد کاهش جمعیت کشاورزی بنفع جمعیت صنعتی توسط وی ارائه میشود . علی المعروف این نمود - یکی از بارزترین اشکال نمود تکامل سرمایه داری پسک کشور - را میتوان در کلیه کشورهای تمدن ، همچنین در روسیه مشاهده کرد . \* بدیهی است که سیمونندی ، بعنوان یکی از اقتصاد دانان برجسته عصر خود نمیتوانست توجه این واقعیت نشود . او آنرا بروشنی تبیین مینماید ، ولی ارتباط الزامی آنرا با تکامل سرمایه داری ، ( حتی کلی تر : با تقسیم کار اجتماعی و رشد اقتصاد کالائی ناشی از این پدیده را ) ، مطلقاً نمیفهمد . او این پدیده را همینطور بمشابه يك كجور " سیستم " محکوم مینماید .

سیمونندی ، پس از اشاره به پیشرفت عظیم کشاورزی انگلستان ، میگوید :  
 " و حقیکه این اراضی این چنین مُرّه مورد تحسین واقع میشوند ، باید جمعیتی رانیز ، که آنها را یکبار دید ، این باندازه نیمی از آن که در فرانسه در همین مقدار اراضی میبود ، کمتر است . بنظر برخی اقتصاد دانان این يك برد میاشد ، ولی بنظر من يك باخت است . " ( يك - ۲۳۹ )

\* - در صد جمعیت شهرنشین روسیه اروپائی در دوران پس از اصلاحات مرتباً در حال افزایش است . ما در اینجا مجبوریم به اشاره باین معروف ترین مشخصه بسنده کنیم ، با وجودی که این بهیچ وجه بیانگر کامل پدیده نیست ، زیرا که ویژگیهای مهم روسیه را نسبت به اروپای غربی نادیده میگذارد . در حوصله این نوشته نیست که به بررسی این ویژگیها ( محدودیت تحرک دهقانان ، دهات صنعت و کارخانه ، کلونیزاسیون <sup>۱۱</sup> درون کشوری و غیره ) بپردازیم .

میتوان فهمید ، که چرا اندیشه دوران بورژوازی این پدیده را یک پسر در محسوب میدارند ، (بلافاصله خواهیم دید ، که التماس علی به سرمایه داری نیز همین نظر را عنوان میکند ) ، آنها بدین ترتیب رشد ثروت بورژوازی ، تجارت و صنعت را بیان میکردند . سیمونندی عجولانه این پدیده را محکوم میکند ، ولی در عین حال تعمق در عمل آنرا فراموش میکند .

اومیگوید : " در فرانسه و ایتالیا ، در جایی که حدود چهار پنجم ملت جزو طبقه زارعین میباشند ، این چهار پنجم با قله ای که در خود کشور بعمل میآید ، تغذیه خواهند کرد ، فرقی هم نمیکند که بهای غله خارجی چه قدر است " (یک - ۲۶۴) . در این باره تنها میتوان گفت *Furit Troja* امروزه دیگر کشوری موجود نیست ، (حتی درین آنها که بیشتر زراعینند ) ، که کاملاً به بهای غله ، یعنی به تولید غله سرمایه داری جهان وابسته نباشد .

" اگر ملتی جمعیت شاغل در تجارت خود را فقط از این طریق بتواند افزایش دهد ، که از هر کس کار بیشتری در قبال مزد ثابت طلب نماید ، در این صورت بایستد از افزایش جمعیت صنعتی خود بپهراسد . " (یک - ۳۴۲) . همانطور که خواننده مبیند ، اینها صرفاً نصایح خیر خواهانه ای هستند ، که فاقد هر محتوی و معنائی میباشند ، زیرا که مفهوم " ملت " در اینجا بر مبنای یک تجرید ساختگی از تضاد های بین طبقات تشکیل دهنده این " ملت " استوار است . طبقه منوال همیشه این تضادها در اینجا نیز توسط سیمونندی با آرزوهای نیکوکارانه کنار زده میشوند . . . . . باشد که تضادی وجود نداشته باشد .

" در انگلستان زراعت فقط ۷۷۰۱۹۹ خانوار ، تجارت و کارخانه جسات ۹۵۹۶۲۲ و سایر پایگاههای آن جامعه ۴۱۳۳۱۶ خانوار را مشغول میکنند . تغذیه چنین قسم بزرگی از جمعیت توسط ثروت تجاری حقیقتاً هراس انگیز است ، خوشبختانه فرانسه پس در ترازانست ، که تعداد چنین زیادی کارگرداشته باشد ، که ارزاق آنها به تبدلات بازاری در بستگی داشته باشد " (یک - ۴۳۴) . در اینجا سیمونندی ظاهراً فراموش میکند ، که این " خوشبختی " صرفاً به عقب ماندگی تکامل سرمایه داری فرانسه بستگی دارد . سیمونندی تغییراتی در نظام اجتماعی آن زمان را ، که از دیدگاه وی